



یادبودی برای چند نفر از زنان و دخترانی که در حین انجام کار و وظیفه جان خود را از دست دادند و نام‌شان جاودانه شد

## روایت ریحانه‌ها

این روزها داغ‌مان تازه‌تر شده است؛ انگار زخمی نوسر باز کرده و هرچه می‌گذرد، نه تنها آرام‌تر نمی‌شویم که غصه‌هایمان سنگین‌تر می‌شود. انگار همان لحظه که کنترل اتوبوس از دست راننده در جاده نقده خارج شد همه چیز، کیلومترها دورتر و اینجا بر سر ما هم آوار شد؛ آواری که انگار قرار نیست در طول این سال‌ها سبک‌تر شود؛ زیرا اولین بار نیست که دختران و زنانی با جان و دل برای این کشور خدمت می‌کنند و خودشان با پرواز آرام می‌گیرند و ما را با دلی ناآرام تنها می‌گذارند.

مادرانی که فرزندان کوچک داشتند، زنانی که بیمار بودند، دخترانی که تازه عروس بودند و عزیز دل پدر و مادرهایشان؛ اما هیچ‌کدام از اینها نمی‌شود آن دلیلی که بروند بنشینند بر قلب و ذهنش که قیدی از وظایف و مسؤولیت‌هایشان را بزنند.

حالا و به بهانه پر کشیدن ریحانه یاسینی و مهشاد کریمی، بد ندیدیم که نام برخی از زنان و دختران این سرزمین را جست و جو کنیم؛ نام‌هایی که ته هرکدامش را بگیریم، به روزی می‌رسیم که در حین خدمت و فعالیت و انجام وظیفه، جان‌شان را از دست داده‌اند و خب، چه دلیلی موجه‌تر از این برای جاودانه شدن؟

نرگس خانعلی‌زاده

روزنامه نگار

### پرواز بی‌بازگشت

همه با لبخندش از او یاد می‌کنند؛ لبخندی که آن را توشه سفر مسافرانی می‌کرد که آسمان را برای مسیر رسیدن به مقصد انتخاب کرده بودند و لازم بود او به عنوان همراه و مهماندار هواپیما، با لبخند به آنها تسکین بدهد.



این چیزی است که در وصف ژاله بناییان گفته و نوشته‌اند؛ مهماندار هواپیمایی که سرنوشتی مظلومانه‌اش، هنوز مرهمی پیدا نکرده است. صبح روز یکشنبه دوازدهم تیر سال ۶۷ شمسی در حالی که بیش از ۴۰ مسافر پرواز ۶۵۵ ایرباس، آماده رسیدن به مقصد دبی بودند، ناو جنگی وینسنس آمریکایی با رادارهای نیرومند خود در حال اسکن کردن منطقه بود؛ اتفاقی که طی آن کاپیتان راجرز، دستور آماده کردن دو فروند موشک را صادر کرد و ثانیه‌ای بیشتر طول نکشید که دو فروند موشک از سطح ناو به هوا برخاستند. موشک‌هایی که طی یک دقیقه، بال و دم هواپیما را از جا کنده و هواپیما مستقیم به سمت دریا سقوط کرد. اما چه کسی می‌داند که ژاله بناییان، مهماندار آن پرواز فراموش‌نشده در آن لحظه مشغول چه کاری بوده است؟ به کودکی برای رفع تشنگی آب می‌داده یا هوای دل پیرمرد و پیرزنی را داشته که نگران تکان‌های هواپیما شده بودند؟ مهمانداری که نتوانست بیشتر از شش سال برای دخترش مادری کند و از آن روز تا همیشه، رنگ آبی خلیج فارس، از خون ژاله بناییان و دیگر مسافران مظلوم آن پرواز برای مردم ایران و دخترش قرمز رنگ شد و جنایت آمریکا تا ابد در تقویم‌ها ماند.

### تدریس تا لحظه آخر

آن عکس معروف معلم خراسانی در بستر بیماری را دیده‌اید؟ همان عکسی که یک دستش تلفن همراه است و دست دیگری کتاب؟ او مریم اربابی است؛ معلم فداکاری که رفتار و احساس مسؤولیتش در برهه‌ای از زمان، دوباره و بحق، نام معلم‌ها را بر سر زبان انداخت. کسانی که ماجرا را از نزدیک دیده‌اند، این‌طور روایت می‌کنند که مریم اربابی، معلم ابتدایی مدرسه‌ای در شهرستان گرمه، از توابع خراسان شمالی که ویروس کرونا پای او را به تخت‌های بیمارستان کشاند، باز هم اولین نفر حاضر در کلاس مجازی و آنلاینش بود؛ کلاسی که البته نتوانست آن را به پایان سال تحصیلی برساند و در نیمه‌های تدریس، جان خودش را از دست داد. صدای سرفه‌هایش در پیام‌های صوتی کاملاً به گوش می‌خورد اما اعتنایی نمی‌کرد.



ترکیبی از تک‌سرفه و نکات آموزشی، تبدیل به محتوایی شده بود که خانم اربابی در کلاسش آن را ارائه می‌کرد؛ محتوایی که شاید دیگران خبر نداشتند اما بیشترین چیزی بود که از دست او برمی‌آمد. حالا از آن روز به بعد، عکس او در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود؛ عکسی با تجهیزات بیمارستانی، با ماسکی روی صورت و آنتی‌یوکتی در دست و درازکشیده روی تخت که تلفن همراهش را دستش گرفته است و آن را یک لحظه هم کنار نمی‌گذارد. احتمالاً پیش خودش فکر می‌کرده که من بیمار شده‌ام، بچه‌های مردم چه گناهی دارند که باید از درس و تحصیل بیفتند؟

شاید هم به آینده این بچه‌ها فکر می‌کرد؛ آینده‌ای که لازمه‌اش، آموختن در این روزهاست و او حاضر نبود بیماری‌اش آن علتی باشد که این بچه‌ها را با پایه‌ای ضعیف، راهی سال‌های بعد می‌کند. آینده‌ای که خودش نبود و ندید. خانم اربابی، در همان روزهایی که از شدت بیماری به سختی نفس می‌کشید و برای بچه‌ها تدریس می‌کرد، جان خودش را از دست داد. اتفاق کم‌نظیری که شاید شبیه آن را به سختی بشود پیدا کرد اما خانم اربابی آن را عملی کرد و نشان‌مان داد؛ شاید برای همین است که وظیفه‌شناسی‌اش یادمان نمی‌رود و هر بار که عکسش را می‌بینیم، داغ‌مان تازه می‌شود.

۶۶

مهمانداری که نتوانست بیشتر از شش سال برای دخترش مادری کند و از آن روز تا همیشه، رنگ آبی خلیج فارس، از خون ژاله بناییان و دیگر مسافران مظلوم آن پرواز برای مردم ایران و دخترش قرمز رنگ شد